

پدید آمدن من در میان شما گنبد شد و الله تبارک و تعالی ما را به این مقام رسانید
 سحر گشت سخن روان و زنان شایر من حرام تا آنکه که ایامان خدای
 و رسول آورد و تصدیق هر کس را با وی گشت و الله آفرین
 در پی عبداللہ شہل پیکس نماند الا که مسلمان شد و مصعب بن
 عیمر بخانه اسیرین زراد رفت و واقعه نمود و خلق را دعوت
 به اسلام میکرد تا به رحمت رسید که بهیچ خانه از خانه ها انصار
 نبود الا بعضی از ایشان مسلمان بودند الا خانه امیه بن زید
 و عطفه و دایم و خرم ابی قیس بن ابی الاسلب و ایشان مردان
 آنرا بودند و صحنی بن الاسلب شاخ ایشان بود و سخن ایشان
 می شنیدند و خشم می میکردند بعد از آن مصعب بن عیمر باز
 آمد و در حضرت رسالت را صلوات الله و سلامه علیه پیش از
 بیعت عقیقه اذن در عرب نداده بودند و پیش از آن از آنجا
 بر می آمدی حال آن بود بلکه او به دعوت خلق می و صبر بود و شوق
 و اعراض از جاهل مأمور بود و الله اعلم **باب سیم**
 در بیان آنچه در سال نهم از آن سال سال بیعت عقیقه
 تا آنکه که در حال آن بود که حضرت رسالت علیه السلام
 در موسم بیرون رفت و جماعتی از انصار بوی رسیدند و ایشان را
 و بعد از آن فرمود که در میان ایام التشریق را اینجا هم رسد
 و جمع شدند و بیعت کردند که بن مالک و بنی امیه را به آن
 صلوات

این
 جمله

و با قوم حج رفتیم و بکبر رسیدیم و با حضرت رسالت صلوات الله
 و سلامه علیه و بعد از آن که در میان ایام التشریق در عقیقه
 و بیعت گشتیم و حج کردیم و شب و روز در رسید عبداللہ بن
 عمرو بن عزام و ابو جابر از زردگان ما با ما بودند و ما حال خود از
 مشرکان پنهان میداشتیم و با ابو جابر رفتیم تا نزد ابی بنیوی
 مایمی و مالزین توی لایم و از روزی نسیه و اودا دعوت
 به اسلام کردیم و خبر بوی دادیم که میعاد حضرت رسالت صلوات
 الله و سلامه علیه با ما در عقیقه است و مسلمان شد و در عقیقه
 حاضر گشت و از تقاضای و آن شب با قوم جعدان در منزل بودیم
 که تلخی از شب بلد گشت و بعد از آن پنهان و مستتر بیرون
 رفتیم تا در اوای ترو عقیقه جمع شدیم و بیعت کردند و در وقت
 با ما بودند نسبت بهت کعب که هر عار و اسما نیست عیون عدی
 ما و صبیح و در آن واری اشتیاق حضرت رسالت علیه السلام تا
 و السلام می کردیم تا که حضرت رسالت علیه السلام با ما
 آمد و عباس بن مضر بر زمین کمر زد اما خواست که در آن بیعت حاضر
 شود و آن عهد استوار گردانید و اول عباس در سخن آمد و گفت
 ای جاعله تفریح هر میان ما دوست که پدید آمد و اودا از قوم
 جعدان و بنو و داشتند ایم و در شهر خود عز و منیع است و در عقیقه
 دادند که بشا بیرون و ما شایا شد که میعاد شد و قار عیون مشایق